

Journal of Heroic Literature

Print ISSN: 2783-0675 Online ISSN: 2783-0683

<https://heroic.lu.ac.ir>

Vol. 3, No. 1, Issue: 4, Spring & Summer 2025

Removing of the History of Median and Hakhmanid in the National Epic

Mostafa Saadat¹

1- Professor at Shiraz University; (Corresponding Author) saadat@shirazu.ac.ir

Article Info

Article Type:
Original Article

Received: 2025/04/13

Revised: 2025/05/21

Accepted: 2025/06/25

Published: 2025/07/23

Keyword:

Primitive,
Kianian,
National Epic,
Hakhmanid,
Madian.

Abstract

A history of ancient Iran divided to several dynasty including, primitive and Kianian and Ashkanian. In the story of this national epic we couldn't see any information from the Hakhmaind and median people. The main purpose of this paper is that we try to seek why the history of this dynasties has been removed from this masterpieces. Median have been settled in the western part of Iran and they had been success to make great and powerful government. In the eastern part of Iran the Kianian has been governed. Median people could conquered the eastern part and added this part to their government. After sometimes Median conquered by Hakhaniad and this has been removed by Aleksander. In the realm of Ashkanian gathering of this story has been started and on that time Ashkanian wanted to pay more attention to that stories and they talk about two defeat so that first one was crushing of ordinary people and second one the Hakhmanid but Aleksander and the first one much more smaller than the second one. The writer tried to remove the first defeat and the second was so great that they can remove it from the historical text. By passing time both of this mixed with each other so that Dara could be those one that crushed by Meadian an so that after Kianian, Aleksander come to thrown and the history of Median and Hakhmanid removed from the history. This happens occurred in the period of Ashakanian because in the period of Sasanian just one defeat was known and they had no inform about Hakhmaid.

Cite this article: Saadat, M. (2025). Removing of the History of Median and Hakhmanid in the National Epic. *Journal of Heroic Literature*, 3(1), 121-132.

doi: <http://doi.org/10.22034/heroic.2025.3.4.08>

© The Author(s)

Publisher: Lorestan University



ادبیات پهلوانی، نشریه علمی دانشگاه لرستان

شاپا چاپی: ۲۷۸۳-۰۶۷۵ / شاپا الکترونیکی: ۲۷۸۳-۰۶۸۳

<https://heroic.lu.ac.ir>

سال سوم، شماره اول، پیاپی چهارم، بهار و تابستان ۱۴۰۴

صفحات ۱۲۱ - ۱۳۲

حذف شدن تاریخ مادها و هخامنشیان در حماسه ملی ایران

مصطفی سعادت^۱

۱- استاد دانشگاه شیراز، saadat@shirazu.ac.ir

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: مقاله پژوهشی تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۱/۲۴ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۲/۳۱ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۴/۰۴ تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۰۵/۰۱	<p>تاریخ ایران باستان را به سلسله‌های پیشدادی، کیانی، اشکانی و ساسانی تقسیم‌بندی کرده‌اند. در داستان‌های حماسه ملی، ذکری از مادها و هخامنشیان نیست. هدف عمده مقاله حاضر، بررسی چرایی حذف تاریخ مادها و هخامنشیان در روایات حماسه ملی است. مادها در مناطق غربی ایران سکونت کردند و موفق شدند حکومتی گسترده و مقتدر تشکیل دهند. بر شرق ایران نیز کیانیان حکومت می‌کردند. مادها با پیشروی به سمت نواحی شرقی توانستند آن منطقه را ضمیمه حکومت خود کنند. پس از مدتی مادها مغلوب هخامنشیان شدند و با حمله اسکندر، هخامنشیان نیز ساقط شدند. هنگامی که اشکانیان خواستند، به تدوین گذشته خود بپردازند، دو شکست بزرگ را به خاطر آوردند؛ اول، شکست حاکمان محلی آنان و اضمحلال کیانیان بود و دوم، شکست هخامنشیان از اسکندر که سبب انقراض آنها شد. شاید آنان، شکست اولی را در مقایسه با دومین شکست، خیلی کوچک‌تر احساس می‌کردند، لذا آگاهانه تلاش کردند تا شکست اولی، به فراموشی سپرده شود؛ البته این شکست از خاطره جمعی کاملاً زایل نشد؛ ولی خیلی کم‌رنگ شد و بدان شکل باقی‌ماند؛ اما شکست از اسکندر قابل زایل شدن نبود و به همین خاطر باقی ماند. در گذر زمان آنان توانستند این دو را با هم ادغام کنند؛ بنابراین، «دارایی» که از «اسکندر» شکست خورده، حاصل یکسان پنداری «فردی کیانی که از مادها شکست خورده» با «داریوش سوم که از اسکندر شکست خورده» است. لذا پس از کیانیان، حکومت اسکندر فرا می‌رسد و دوران مادها و هخامنشیان از داستان‌های ایرانی حذف می‌شوند. این ادغام باید در زمان اشکانیان رخ داده باشد؛ چراکه در زمان ساسانیان، یک شکست شناخته شده بود و آنان از حکومت هخامنشیان بی‌اطلاع بودند.</p>

کلیدواژه‌ها:

پیشدادیان،
کیانیان،
حماسه ملی،
هخامنشیان،
مادها.

استاد: سعادت، مصطفی. (۱۴۰۴). حذف شدن تاریخ مادها و هخامنشیان در حماسه ملی ایران. *ادبیات پهلوانی*-121، 3(1)،

132.

doi: <http://doi.org/10.22034/heroic.2025.3.4.08>

ناشر: دانشگاه لرستان

© The Author(s)



۱. مقدمه

حماسه از جمله انواع ادبی است که در آن به وصف پهلوانی‌ها، جنگ‌ها، مردانگی‌ها و افتخارات قومی، ملی و نژادی پرداخته می‌شود. حماسه بیان‌کننده‌ی خاطره‌ی حادثه (یا حوادث) واقعی پیش از تاریخ است که در انتقال سینه به سینه بر آن شاخ و برگ‌ها افزوده شده است. به همین علت، غالباً این داستان‌ها با امور شگفت و غیرطبیعی آمیخته شده‌اند. غالباً این داستان‌ها توسط شاعر (یا شاعرانی) با زبانی زیبا به صورت شعر عرضه شده‌اند (مصاحب ۱۳۴۵، ج ۱: ۸۶۴). امروزه روایت‌ها و داستان‌های پهلوانی ایران را که حماسه ملی می‌نامیم به طور عمده و برجسته در ساختار ادبی شاهنامه فردوسی و آثار منظومه‌سرایان پیرو وی جمع‌آوری گردیده، به دست ما رسیده است. حماسه ملی ایران در طول تاریخ مراحل متعددی را که بدان اشاره شد پشت سر گذاشته است (دوستخواه ۱۳۸۴: ۱۵-۱۶).

ایرانیان از زمان ساسانیان تا قرن‌ها پس از پذیرش دین اسلام، تاریخ ایران باستان را به سلسله‌های شاهان پیشدادی، کیانی، اشکانی و ساسانی تقسیم‌بندی می‌کردند (مجم‌التواریخ و الق: ۱۳۸۳: ۲۴-۲۸ / مستوفی ۱۳۸۱: ۹۶-۷۵ / ابن‌عنه ۱۳۶۳: ۲۴-۳۴ / ابن‌بلخی ۱۳۷۴: ۵۹). بنابراین داستان‌های حماسه ملی، به منزله تاریخ ایران مورد پذیرش بود. این تاریخ زمانی به صورت سینه به سینه نقل می‌شده است تا این‌که پس از مدت‌ها به کتابت درآمد و پس از آن، بارها این نوشته‌ها مورد گزند تندباد حوادث قرار گرفتند و یا به عمد و با انگیزه‌های مختلف دچار تغییرات شدند.

بنا به روایت شاهنامه فردوسی، در زمان زمامداری «دارا» که آخرین شاه از کیانیان است «اسکندر مقدونی» به ایران حمله می‌کند و پیروز می‌گردد. فردوسی رخداد‌های بین شکست ایرانیان از اسکندر تا روی کار آمدن ساسانیان (که به روایت خودش دو قرن بوده است) را در ابیاتی بسیار اندک بیان می‌کند و به صراحت عنوان می‌دارد که نام و نشان آنان را در نامه خسروان ندیده است (فردوسی، ۱۳۶۳، ج ۵: ۱۳۵-۱۳۶). در کتاب‌های التنبیه‌والاشراف (مسعودی، ۱۳۸۱: ۹۱-۹۲) و آثارالباقیه (بیرونی، ۱۳۶۳: ۱۵۴-۱۶۳) به تغییراتی اشاره کرده‌اند که توسط ساسانیان در مدت حکمرانی اشکانیان و حذف نام تعدادی از شاهان اشکانی داده شد. این تحریف تاریخی دارای انگیزه‌های متعدد و گوناگونی بوده است (رحمتی، ۱۳۹۴: ۲۳-۴۵). امروزه، فاصله زمانی سقوط هخامنشیان تا ظهور ساسانیان (شامل حکمرانی اسکندر، سلوکیان و اشکانیان) بیش از پنج قرن (از ۳۲۳ ق. م تا ۲۲۴ م) در نظر گرفته می‌شود (کاتوزیان ۱۳۹۲: ۴۵-۵۴)؛ بنابراین مدت زمان زیادی از این دوران برای قرن‌ها در پرده ابهام قرار داشت.

تحقیقات جدید نشان داده است که از حدود قرن‌های هشتم و هفتم پیش از میلاد، مادها در قسمت‌های غربی ایران امپراتوری محلی خود را تشکیل دادند (دیاکونوف ۱۳۴۵: ۲۲۳-۲۲۴: ۲۷۴-۲۸۱: ۳۴۴: ۳۶۱-۳۶۵ / کاتوزیان ۱۳۹۲: ۳۶) و از حدود نیمه قرن ششم پیش از میلاد نیز پارسی‌ها امپراتوری بزرگ جهانی خویش را بنا نهادند (پیرنیا ۱۳۷۸: ۷۲ / کاتوزیان ۱۳۹۲: ۳۷). با کمال تعجب در داستان‌های حماسه ملی ما و همچنین در اوستا، ذکری از دوران پادشاهی مادها و هخامنشیان نیست. هدف عمده مقاله حاضر، تبیین چرایی حذف شدن این دوران در حماسه ملی است.

۲. کیانیان

داستان‌های حماسه ملی ایران تا اندکی پیش از حمله اسکندر مقدونی به ایران که در شاهنامه فردوسی و سایر منابع به آنها پرداخته شده است با داستان‌های ذکر شده در اوستا دارای همخوانی بالایی است. این

داستان‌ها مربوط به ایرانیانی است که در قسمت‌های شرقی و شمال شرقی فلات ایران می‌زیسته‌اند (بیرونی ۱۳۶۳: ۱۲۸ / کریستن‌سن ۱۳۸۲: ۲۱-۲۴ / صفا ۱۳۶۳: ۴۸۸-۴۹۱ / فرای ۱۳۷۷: ۵۸-۶۰). تلاش‌هایی صورت پذیرفته است تا مشابهت‌هایی بین شخصیت‌های کیانی و شاهان هخامنشی نشان داده شود. از جمله می‌توان به مشابهت کیخسرو با کورش، کی‌گشتاسب با ویشتاسب هخامنشی، داراب با اردشیر و دارا با داریوش سوم آخرین شاه هخامنشی اشاره کرد (پیرنیا ۱۳۸۳: ۱۲۸-۱۵۴). با این وجود برخی از محققین بر این باورند که بجز مشابهت دارا با داریوش سوم، سایر مشابهت‌هایی که گزارش شده‌اند، به‌ویژه تلاش‌هایی که برای همانندی کی‌گشتاسب با ویشتاسب هخامنشی صورت پذیرفته است، نمی‌توانند به واقع امر نزدیک باشند (کریستن‌سن ۱۳۵۵: ۳-۶ و: ۴۵-۶۵ / پورداد ۱۳۷۷، ج ۲: ۲۱۵ و: ۲۶۱-۲۶۴ / پیرنیا ۱۳۸۳: ۱۴۳-۱۵۰).

کیانیان شاهان یا امیران محلی ناحیه شرقی و شمال شرقی ایران دانسته شده‌اند (کریستن‌سن ۱۳۸۲: ۲۴-۲۱ / کاتوزیان ۱۳۹۲: ۴۲ / کریستن‌سن ۱۳۵۵: ۳-۶ / صفا ۱۳۶۳: ۴۸۸-۴۹۱). در حالی که هخامنشیان در جنوب و یا جنوب شرق ایران می‌زیسته‌اند (کاتوزیان ۱۳۹۲: ۳۶-۳۷ / پیرنیا ۱۳۷۸: ۶۹-۷۲). سرگذشت شاهان کیانی موضوع بخش مهمی از داستان‌های حماسه ملی ایران بوده است.

۳. یافته‌های مهم از اواخر دوره کیانیان

۳-۱. کوتاهی مدت شاهی در اواخر دوران پیشدادیان و کیانیان

بررسی شاهنامه فردوسی و سایر منابع دوره اسلامی نشان می‌دهد که مدت شاهی بسیاری از شاهان پیشدادی و کیانی بسیار زیاد گزارش شده است؛ مثلاً در دوره کیانیان، «کی‌قباد» ۱۰۰، «کی‌کاووس» ۱۵۰، «کی‌خسرو» ۶۰، «کی‌لهراسب» ۱۲۰، «کی‌گشتاسب» ۱۲۰ و «بهمن» ۱۱۲ سال پادشاهی کرده‌اند (فردوسی ۱۳۶۳، ج ۱: ۲۳۳ و ج ۱: ۲۴۴ و ج ۲: ۲۸۰ و ج ۴: ۱۴۰ و ج ۴: ۱۸۰ و ج ۵: ۳ / ثعالبی ۱۳۷۲: ۱۱۱ و: ۱۵۰ و: ۱۶۱ و: ۲۲۶ / مجمل‌التواریخ و الق: ۱۳۸۹: ۲۴-۳۸ / مستوفی ۱۳۸۲: ۸۶-۹۶ / قزوینی ۱۳۸۶: ۵۲-۵۸). البته باید توجه داشت که ممکن است در منابع اندکی تفاوت در مدت شاهی کیانیان گزارش شده باشد که چندان در نتیجه‌گیری ما تأثیرگذار نیست.

در این میان در دو دوره مشخص مدت پادشاهی شاهان به‌شدت کوتاه گزارش شده است؛ یکی در انتهای دوره پیشدادیان (فردوسی ۱۳۶۳، ج ۱: ۱۹۲-۲۲۴ / مجمل‌التواریخ و الق: ۱۳۸۳: ۲۷-۲۸ و: ۴۳-۴۴ / مستوفی ۱۳۸۱: ۸۵-۸۶ / قزوینی ۱۳۸۶: ۵۱ / ثعالبی ۱۳۷۲: ۹۱-۱۰۴) و دیگری در انتهای دوره کیانیان (فرنبرگ دادگی ۱۳۹۰: ۱۴۶ / فردوسی ۱۳۶۳، ج ۵: ۱۱-۵۰ / ثعالبی ۱۳۷۲: ۲۲۷-۲۳۸ / مجمل‌التواریخ و الق: ۱۳۸۳: ۳۸-۲۴ / مستوفی ۱۳۸۱: ۸۶-۹۶ / قزوینی ۱۳۸۶: ۵۲-۵۸). سؤال مهم این است که چرا در این دو مقطع، مدت شاهی شاهان به‌شدت کاهش یافته است؟

توجه به وقایع ثبت شده در حول و حوش دو مقطعی که در بالا به آنها اشاره شد، نشان می‌دهد که در این دو مقطع تغییرات شگرفی در حکمرانان صورت گرفته است و نیروها و بازیگران جدیدی ظهور کرده‌اند. در انتهای دوره پیشدادیان، ایران مورد تهاجم تورانیان قرار می‌گیرد. بنبله برخی روایات، «افراسیاب تورانی»، «نوذر» شاه ایران را به اسارت می‌گیرد و او را می‌کشد و برای مدتی بر ایران حکمرانی می‌کند (فردوسی ۱۳۶۳، ج ۱: ۱۹۷-۲۱۳ / مستوفی ۱۳۸۱: ۸۵-۸۶ / قزوینی ۱۳۸۶: ۵۱ / ثعالبی ۱۳۷۲: ۹۷-۱۰۱). روایت‌های موجود کاملاً مشخص نمی‌کنند که در این دوران چه کسانی بر مسند قدرت در ایران تکیه زده‌اند. مثلاً کاملاً

مشخص نیست که گرشاسب شاهی مستقل بوده است یا این که در شاهی با دیگری شراکت داشته است (طبری ۱۳۷۵، ج ۲: ۳۶۹ / ابن بلخی ۱۳۷۴: ۷۰ / مجمل التواریخ و الق: ۱۳۸۳: ۲۸ و: ۴۴ / بیرونی ۱۳۶۳: ۱۴۷ / ابن عنبه، ۱۳۶۳: ۲۸).

جالب این که در انتهای دوره کیانی نیز اتفاق مشابهی رخ می‌دهد. «همای» ۳۲ سال شاهی می‌کند و پس از وی فرزندش «داراب» برای مدت ۱۲ سال و سپس فرزند داراب که «دارا» نامیده می‌شود برای مدت ۱۴ سال شاهی می‌کند تا این که با شکستی که از «اسکندر مقدونی» می‌خورد، طومار زمامداری کیانیان بسته می‌شود (فرنبرگ دادگی ۱۳۹۰: ۱۴۶ / فردوسی ۱۳۶۳، ج ۵: ۵-۱۱ / ثعالبی ۱۳۷۲: ۲۲۷-۲۳۸ / مجمل التواریخ و الق: ۱۳۸۳: ۲۴-۳۸ / مستوفی ۱۳۸۱: ۸۶-۹۶ / قزوینی ۱۳۸۶: ۵۲-۵۸).

شاهی مدت‌های طولانی (یکصد ساله و بیشتر از آن) نمی‌تواند مربوط به یک نفر باشد؛ بلکه این یک نفر نماینده چند تن از یک خاندان است که در رأس قدرت بوده‌اند و سپس صحنه را برای دیگران خالی کرده‌اند و چون گذشت زمان باعث شده که نام و نشان دقیق آنان و همچنین مدت شاهی هر کدام به بوته فراموشی سپرده شود، تماماً به یک فرد شاخص از آن خاندان نسبت داده شده است (پیرنیا ۱۳۸۳: ۹۱-۱۵۶ / پورداود ۱۳۷۷، ج ۲: ۲۲۳-۲۲۴). این نکته، سؤال اشاره شده در سطرهای بالا را مجدداً به یاد می‌آورد که چرا همچون سایر موارد، در انتهای دوره‌های پیشدادیان و کیانیان این یکی پنداشتن‌ها صورت پذیرفته است و در مقطع‌هایی که نوعی به هم ریختگی اجتماعی، سیاسی و نظامی در آنها مشاهده می‌شود، اسامی شاهان و مدت شاهی آنان با دقت بیشتری در منابع ثبت شده است؟

این احتمال وجود دارد که تغییرات رخ داده در این دو مقطع کوتاه از نظر زمانی، بسیار عمیق، مهم و تأثیرگذار بر جامعه ایران بوده است که به این سادگی گرد فراموشی بر آن رخ داده‌ها نمی‌نشسته است. لذا هم در انتقال سینه به سینه و هم در زمان کتابت، تدوین و بازنگری در آنها به ذکر جزئیات بیشتری پرداخته شده است، به گونه‌ای که تا به امروز نیز از نام و مدت شاهی این شاهان اطلاع داریم. هرچند در برخی مواقع روایت‌ها با یکدیگر دارای تفاوتند که این تفاوت‌ها نیز نشان‌دهنده اهمیت ویژه‌ای است که این رخ داده‌ها داشته‌اند. در بندهش روایتی است که موید گفته بالاست: «چون شاهی به بهمن اسفندیاران رسید، (ایران‌شهر) ویران شد، ایرانیان به دست خود نابود شدند و از تخمه شاهی کس نماند که شاهی کند. ایشان همای، دخت بهمن را به شاهی نشانند. پس در شاهی دارای دارایان، اسکندر قیصر از روم بتاخت، به ایران‌شهر آمد. دارا شاه را بکشت» (فرنبرگ دادگی ۱۳۹۰: ۱۴۰).

بدون شک، شکست تلخ ایرانیان از اسکندر مقدونی، واقعه‌ای نبوده است که به این سادگی از خاطره جمعی ایرانیان زوده شود؛ بنابراین، این خاطره بازگو می‌شده و پرواضح است که همراه با آن، نام شاهی که شکست در زمان او رخ داده است نیز تا زمان کتابت روایت‌ها در اذهان باقی مانده باشد. یک شکست بزرگ نظیر فروریختن یک حکومت مقتدر رخدادی نیست که یک‌باره اتفاق افتد؛ بلکه فرآیند سقوط یک حکومت، یعنی از شروع فساد و نابسامانی و نهادینه شدن آنها تا وقوع زلزله در ارکان اقتدار حکومت و بالاخره اضمحلال یک سلسله پادشاهی فرآیندی زمان‌بر است. احتمالاً شاهانی که ما بیش از دیگران از آنان اطلاع داریم وارثان تاج و تختی هستند که در زمان آنان کشور دچار مشکلات شده، به انحطاط نزدیک می‌شده است تا این که بالاخره سقوط حکومت با یک رخداد نظیر حمله خارجی اتفاق افتد.

۳-۲. ارتباط پارت‌ها، مادها و پارس‌ها با یکدیگر

کیانیان را شاهان محلی شرق ایران می‌دانند (پورداود ۱۳۷۷، ج ۲: ۲۲۱-۲۲۲ / کریستن‌سن ۱۳۸۲: ۲۱-۳۴ / کهزاد ۱۳۹۱: ۲۲). از شاهنامه و سایر منابع چنین برمی‌آید که در شرق ایران، ایرانیان نتوانستند پادشاهی بزرگی را پایه‌گذاری کنند. بلکه حکومت‌های محلی به‌وجود آوردند که در بسیاری از مواقع آنان با هم تعارض منافع داشته‌اند و همین مساله باعث بروز جنگ‌ها و کشمکش‌های فراوانی بین آنان می‌شده است. این منطقه با جنگ‌ها و درگیری‌های آبخور مناسبی برای تولد و تکوین داستان‌هایی شد که امروزه آنان را حماسه ملی می‌نامیم. در شاهنامه فردوسی، این امیران محلی، پادشاهان بزرگی تصویر شده‌اند که با واقعیت سازگاری ندارد. اقتدار کشور در هنگام زمامداری تمام شاهان کیانی یکسان نبوده است، در زمانی دولت کیانی از اقتدار و قدرت بیشتری در مقایسه با همسایگانش برخوردار بوده است (مانند دوره پادشاهی کیخسرو) و زمانی دشمنان کیانیان قدرتمندتر می‌شده‌اند و آنان از کیانیان باج طلب می‌کرده‌اند، مانند اوایل زمامداری کی گشتاسب که وی به «ارجاسب» پادشاه تورانی باج می‌پرداخته است (فردوسی ۱۳۶۳، ج ۴: ۱۸۰-۱۸۱).

می‌دانیم که مادها و پارس‌ها نیز از جمله آریایی‌هایی بودند که پس از ورود به فلات ایران، راهی مناطق غربی و جنوبی شدند. محل سکونت آنان در مجاورت حکومت‌های قدرتمند آن زمان مانند ایلامیان، آشوریان و بابلیان بود. مادها به این همسایگان نزدیک‌تر بودند و احتمالاً همین نزدیکی و مجاورت باعث شد که آنان بتوانند از همسایگان خود راه و رسم کشورداری و گسترش قلمرو حکومتی را بیاموزند و آنگاه از آموخته‌هایشان در صحنه رقابت‌های محلی و سپس منطقه‌ای بهره‌برداری کنند (گیرشمن ۱۳۷۲: ۹۰-۹۲ / دیاکونوف ۱۳۴۵: ۳۶۵-۳۶۴). به همین خاطر از میان سه گروه بزرگ پارت‌ها، پارس‌ها و مادها، گروه آخری، اولین ایرانیانی بودند که موفق شدند تا حکومتی گسترده و مقتدر تشکیل دهند. هرچند سابقه تشکیل حکومت‌های محلی در شرق ایران (مانند حکومت کیانی) می‌تواند به پیش از دوره مادها برسد (کریستن‌سن ۱۳۵۵: ۵۶).

در آغاز قرن هفتم پیش از میلاد، هسته ابتدایی حکومت مادها از به هم پیوستن و اتحاد قبایل مختلف ماد به‌وجود آمد (دیاکونوف ۱۳۴۵: ۲۲۳-۲۲۴ و: ۲۷۴-۲۸۱ و: ۳۴۴ / پیرنیا ۱۳۷۸: ۶۱ / کاتوزیان ۱۳۹۲: ۳۶ / هوار ۱۳۶۳: ۲۹-۳۰ / هرودوت ۱۳۶۲: ۶۱-۶۲). پس از آن، مادها روابط حسنه‌ای را ضمن پرداخت باج با دولت قدرتمند آشور در پیش گرفتند (دیاکونوف ۱۳۴۵: ۳۶۱ / هوار ۱۳۶۳: ۳۰ / پیرنیا ۱۳۷۸: ۶۱-۶۲). در این هنگام مادها با حمله به پارس‌ها که در مناطق جنوبی و جنوب غرب ایران می‌زیستند به پیروزی‌های درخشانی رسیدند؛ در نیمه همان قرن به نواحی شرقی ایران که در اختیار کیانیان بوده است نیز دست یافتند و در اواخر قرن هفتم پیش از میلاد مادها تقریباً تمام فلات ایران را در اختیار خود گرفتند (پیرنیا ۱۳۷۸: ۶۱-۶۲ / هوار ۱۳۶۳: ۳۲ / فرای ۱۳۷۷: ۱۲۰-۱۲۱). مشخص است که هخامنشیان جانشین مادها می‌شوند و تمام قلمرو حکومتی آنان را فتح و ضمیمه حکومت خود می‌کنند، از جمله نواحی شرقی و شمال شرق ایران (پیرنیا ۱۳۷۸: ۷۵-۷۶ / کاتوزیان ۱۳۹۲: ۳۷) تا این‌که حمله اسکندر مقدونی باعث سقوط هخامنشیان می‌شود.

۳-۳. جنگ کیانیان با رومیان

در شاهنامه فردوسی بارها به جنگ‌های متعددی که بین ایرانیان و دشمنانشان روی داده پرداخته شده است. در تمامی دوران پیشدادیان و کیانیان (به استثنای سه پادشاه آخر دوره کیانی) درگیری ایرانیان با

دشمنانی که عمدتاً تورانی نامیده می‌شوند، رخ داده است. بر اساس روایت فردوسی در زمان همای (ج ۵: ۱۷-۲۲)، داراب (ج ۵: ۲۷-۲۹) و دارا (ج ۵: ۳۶-۴۳) ایرانیان با دشمنانی که «رومی» نامیده شده‌اند، به جنگ پرداخته‌اند. ایرانیان در جنگ‌های اول و دوم، پیروز و در سومین جنگ، شکست می‌خورند که در نتیجه آن طومار کیانیان درهم پیچیده می‌شود. در کتاب‌های تاریخی نوشته شده در سده‌های نخستین پس از ظهور اسلام نیز به جنگ ایرانیان با رومیان در اواخر دوران حکومت کیانیان پرداخته شده است (طبری ج ۲: ۴۸۴-۴۸۶ / مجمل‌التواریخ و الق: ۱۳۸۳: ۵۴-۵۵). در متنی باقی‌مانده از آشوریان، گزارش شده است که سپاهیان «سارگون دوم» (در سال ۷۱۳ پیش از میلاد) با هجوم به داخل فلات ایران، بسیاری از ایالت‌ها را در می‌نوردند؛ از جمله به ایالات دوردست در مرزهای کشور «آری‌بی» مشرق نیز می‌رسند (دیاکونوف ۱۳۴۵: ۲۷۵). از طرف دیگر می‌دانیم که مادها در اواخر قرن هفتم پیش از میلاد تقریباً بر تمام فلات ایران فرمان می‌رانده‌اند (دیاکونوف ۱۳۴۵: ۳۶۵)؛ بنابراین می‌توان پذیرفت که خاطره جنگ کیانیان با رومیان که در روایت‌های حماسه ملی ایران گزارش شده‌اند، خاطره درگیری ساکنان شرق ایران با آشوریان و مادها باشد. در دوران کیانیان، دولتی بنام «روم» وجود نداشته، اما با توجه به زمان تدوین روایت‌های حماسه ملی که روزگار اشکانیان بوده، «روم» (که دشمن عمده آن روزگار اشکانیان بوده)، جایگزین آشور و ماد شده است.

دوران شاهی همای، داراب و دارا (به ترتیب ۳۲، ۱۲ و ۱۴ سال) جمعاً ۵۸ سال خواهد شد (فردوسی ۱۳۶۳، ج ۵: ۱۷-۲۲ و ۲۹-۳۶: ۴۳-۳۶). جالب است که فاصله زمانی حمله «سارگون دوم» به نواحی شرقی ایران در ۷۱۳ پیش از میلاد (دیاکونوف ۱۳۴۵: ۲۷۵) تا حوالی ۶۲۵ پیش از میلاد یعنی هنگامی که احتمالاً مناطق شرقی ایران در اختیار مادها بوده است (دیاکونوف ۱۳۴۵: ۳۶۵)، به هم نزدیک است.

۳-۴. تشابه اس‌می دو پادشاه آخر دوره کیانیان

از جمله موارد جالب و بی‌سابقه، تشابه نام دو پادشاه آخری دوره کیانی است که پدر و پسر هستند. در تعداد اندکی از منابع آنان «داراب» و «دارا» نامیده می‌شوند (گردیزی ۱۳۸۴: ۸۱)، ولی در سایر منابع هر دو «دارا» نامیده شده‌اند که ممکن است با پسوند‌های بزرگ و کوچک از یکدیگر تمیز داده شوند (ابن‌عنبه ۱۳۶۳: ۳۱ / بیرونی ۱۳۶۳: ۶۰، ۱۴۸، ۱۵۲ / ثعالبی ۱۳۷۲: ۲۳۴ / مسعودی ۱۳۸۱: ۸۸). البته باید خاطر نشان ساخت که فردوسی در شاهنامه، در برخی موارد آنان را با یک نام و در برخی دیگر از جای‌ها آنان را با دو نام «داراب» و «دارا» می‌نامد (فردوسی ۱۳۶۳، ج ۵: ۲۵-۳۰). بر اساس روایت فردوسی، داراب زنده بوده است که فرزندش متولد می‌شود. اگر فرزندی پس از پدر متولد شود، برخی‌ها برای زنده نگاهداشتن نام پدر، در هنگام نام‌گذاری، فرزند را به نام پدر می‌نامند. حال سؤال این است که چرا پدری فرزندش را هم‌نام خود بنامد؟

۳-۵. محل درگیری دارا و اسکندر

در منابع در خصوص محل درگیری دارا با اسکندر اختلاف وجود دارد. حسب تاریخ، امروزه می‌دانیم که ابتدا درگیری در سمت غرب ایران بوده است و پس از شکستی که داریوش سوم از اسکندر می‌خورد، به سمت شرق متواری می‌شود که بالاخره در آنجا نیز کشته می‌شود (پیرنیا ۱۳۷۸: ۱۱۱-۱۱۷ / کاتوزیان ۱۳۹۲: ۴۵ / هوار ۱۳۶۳: ۶۶-۶۷). در منابع تاریخی نوشته شده به عربی و فارسی که در قرن‌های چهارم تا هشتم هجری تألیف شده‌اند در ذکر محل درگیری «دارا» و «اسکندر» اختلاف به چشم می‌خورد و این اختلاف، توجه برخی

از مورخین گذشته را نیز به خود جلب کرده؛ مثلاً طبری و ابن اثیر به این موضوع اشاره کرده‌اند (طبری ۱۳۷۵، ج ۱: ۴۹۲ / ابن اثیر ۱۳۷۴، ج ۱: ۳۲۸-۳۳۰). برخی این درگیری را در سرزمین جزیره، واقع در غرب ایران (طبری ۱۳۷۵، ج ۱: ۴۸۹-۴۹۱ / ابن اثیر ۱۳۷۴، ج ۱: ۳۲۸-۳۲۹) و برخی آن را در ناحیه خراسان در مجاور خزر می‌دانند (طبری ۱۳۷۵، ج ۱: ۴۹۲ / ابن اثیر ۱۳۷۴، ج ۱: ۳۳۰). در شاهنامه فردوسی نبردهای متعددی بین دارا و اسکندر گزارش شده است (که از نظر تعداد دفعات نبرد دارای تشابه با اطلاعات تاریخی امروزیین ماست) و نهایتاً کشته شدن دارا در کرمان اتفاق می‌افتد (فردوسی ۱۳۶۳، ج ۵: ۳۷-۵۰). پر واضح است که با توجه به محل سکونت و قلمروهای حکومتی هخامنشیان و یونانیان، درگیری عمده آنان نمی‌توانسته است در منطقه خراسان و در مجاورت خزر رخ داده باشد، بلکه باید بپذیریم که محل درگیری آنان با یکدیگر (علی‌رغم کشته شدن داریوش سوم در ناحیه خراسان) در قسمت غرب بوده است.

۳-۶. سن کم دارا در هنگام رسیدن به پادشاهی

بر اساس شاهنامه فردوسی و بسیاری از منابع، دارا پس از رسیدن به پادشاهی مدت ۱۲ سال پادشاهی می‌کند. فردوسی روایت می‌کند که وی در ابتدا با لشکر «شعیب تازی» به نبرد می‌پردازد (ج ۵: ۲۶)، سپس به روم رفته و با «فیلقوس» به نبرد می‌پردازد (ج ۵: ۲۷). نتیجه نبرد دارا با فیلقوس با قراردادی که بین آن دو منعقد می‌شود به شرط پرداخت باج توسط روم و ازدواج دارا با ناهید (دختر فیلقوس) پایان می‌پذیرد. پس از ازدواج دارا با ناهید، دارا از بوی دهان همسرش رنجیده خاطر می‌شود و مهرش بدو به سردی می‌گراید بدان حد که همسرش را به یونان باز پس می‌فرستد. اسکندر فرزند دارا و ناهید است که در یونان به دنیا می‌آید. به ادامه روایت توجه کنید. دارا پس از آن ازدواج می‌کند و از این ازدواج، فرزندی به دنیا می‌آید که از اسکندر کوچک‌تر است. این فرزند را «دارا» می‌نامند (ج ۵: ۲۷-۲۹). فردوسی در خصوص نام‌گذاری فرزند می‌گوید:

و زان پس که ناهید نزد پدر	بیامد زنی خواست دارا دگر
یکی کودکی آمدش با فر و یال	ز فرزند ناهید کهتر به سال
هم آن روز دارا کردند نام	که تا از پدر پیش باشد به کام

دارا پس از ۱۲ سال پادشاهی می‌میرد و سلطنت به فرزندش دارا می‌رسد. پر واضح است که اگر نبردهای دارا با شعیب و فیلقوس و همچنین ازدواج و متارکه دارا با ناهید و ازدواج مجدد وی در عرض کمتر از یک‌سال اتفاق افتاده باشد، در هنگامی که دارا به تاج‌وتخت می‌رسد نمی‌توانسته است بیش از ۱۰ تا ۱۱ سال داشته باشد. بسیار بعید می‌نماید که در جامعه‌ای کوتاه مدت مانند ایران (کاتوزیان ۱۳۹۲: ۱۳-۱۵)، بزرگان جامعه، پذیرای پادشاهی کودکی خردسال باشند.

در شاهنامه فردوسی، تعیین نایب‌السلطنه حداقل در دو مورد گزارش شده است. یکی هنگامی که «بهمن» می‌خواهد بمیرد، پیش از مرگ وصیت می‌کند که همسرش تا به دنیا آمدن فرزندی که باردار است و بزرگ شدن وی نایب‌السلطنه باشد (ج ۵: ۹-۱۱) و دیگری در مورد شاپور ذوالاکتاف است که موبدی (به نام مهروی) به نیابت از وی چند سال به کارهای کشور رسیدگی می‌کرده است (ج ۵: ۲۱۳) ولی در هیچ‌کدام از منابع ذکری از نایب‌السلطنه برای «دارا» ۱۰-۱۱ ساله نرفته است.

۳-۷. نسب‌نامه اسکندر

حسب برخی روایات، داراب با دختر قیصر روم ازدواج می‌کند و چون مهرش بدو به سردی می‌گراید، او را نزد پدرش می‌فرستد بدون این‌که بداند همسرش باردار است. ناهید در یونان وضع حمل می‌کند و فرزند را اسکندر می‌نامد. البته روایت‌های دیگری نیز پیرامون این‌که پدر اسکندر کیست، وجود دارد. آن‌قدر تشبثت روایات پیرامون پدر اسکندر زیاد است که مؤلف مجمل‌التواریخ و الق: (ص ۳۱) می‌نویسد «... و چند روایت دیگر نامعقول گویند. . .» و نظامی (۱۳۶۳: ۸۲) نیز پس از یادآوری چند روایت می‌گوید:

دگر گفته‌ها چون عیاری نداشت سخنگو بر آن اختیاری نداشت

پذیرش شکست، سخت است و هر قدر شکست سنگین‌تر باشد، این پذیرش سخت‌تر و ناگوارتر خواهد بود. شکست سخت و سریعی که دولت هخامنشیان از اسکندر خورد، شاید برای بسیاری از ایرانیان باورکردنی نبود. به همین خاطر می‌توان احتمال داد که به منظور کاستن از سرافکنندگی ناشی از شکست از بیگانه و به دست آوردن عزت نفس و غرور ملی، تلاش‌هایی صورت گرفت تا اسکندر از طرف پدر ایرانی قلمداد شود و شکست ایرانی از یونانی (یا مقدونیه‌ایی) به شکست برادری کوچک‌تر از برادر بزرگ‌ترش تبدیل شود. هرچند این توجیه می‌تواند در برخی از جای‌های مشابه رخ داده باشد، یعنی بیگانه‌ای به این وسیله خویشاوند نشان داده شود، ولی به نظر راقم این سطور، در مورد «دارا» و «اسکندر» چنین نبوده است.

۴. ادغام شخصیت‌ها

ایرانیانی که در شرق فلات ایران زندگی می‌کردند، دو بار موفق به تشکیل حکومت شدند. یکی از این حکومت‌ها، حکومتی محلی بود که سلسله پادشاهان کیانی نامیده می‌شود و دیگری حکومتی با قلمرو بسیار گسترده که در تاریخ به نام سلسله شاهان اشکانی نامیده می‌شود. مشخص شده است که خاستگاه پارتیان، در شرق ایران بوده است (گیرشمن ۱۳۷۲: ۸۸ / زرین کوب ۱۳۹۰: ۲۸۹-۲۹۱). برخی از روایت‌های موجود در کتاب‌های تاریخی، شاهان اشکانی را از نسل کیانیان می‌داند (ابن بلخی ۱۳۷۴: ۷۶ / مجمل‌التواریخ و الق: ۱۳۸۳: ۳۱-۳۲). کاوش‌های باستان‌شناسی انجام شده نشان دهنده امکان تشکیل حکومت‌های محلی در منطقه شرقی فلات ایران و آسیای میانه است (فرای ۱۳۷۷: ۵۹-۶۵). انتظار می‌رود که فعالیت‌های بیشتر باستان‌شناسی بتواند ارتباط بین کیانیان و پارتیان را تأیید کند.

مقایسه شخصیت‌های حماسی در ایران و هند نشان‌دهنده اشتراک تعدادی از شخصیت‌ها (نظیر جمشید و فریدون) بین دو سرزمین است (صفا ۱۳۶۳: ۴۲۵-۴۲۶ و: ۴۶۴-۴۶۶). این اشتراک مربوط به زمانی دانسته شده است که اجداد آنان با یکدیگر می‌زیسته‌اند. پس از جدایی آنان از یکدیگر، اشتراکی در شخصیت‌های حماسی به چشم نمی‌خورد. هنگامی که صحبت از زیستگاه ایرانیان شرقی می‌شود، با محدوده جغرافیایی مشخص روبه‌رو نیستیم. علاوه بر آن نباید این شرق را با جزئی از آن که شرق ایران فعلی است، یکسان دانسته شود. نفوذ مادها نیز از نواحی غربی به سمت شرق به تدریج صورت می‌گرفته است. سرزمین ماد از نظر جغرافیایی پراکندگی وسیعی می‌یابد (دیاکونوف، ۱۳۴۵: ۱۱۵-۱۲۵) تا این‌که بالاخره این دو، همسایه می‌شوند و از آن پس هرکدام در صدد بر می‌آیند تا بر دیگری تفوق یابند. با توجه به این‌که مادها از همسایگان‌شان (نظیر آشوریان) شیوه تشکیل ارتش و اداره کشور متحد را می‌آموزند (دیاکونوف ۱۳۴۵: ۳۶۴-۳۶۵)، در صدد تأسیس دولتی گسترده و متحد بر می‌آیند (دیاکونوف، ۱۳۴۵: ۲۲۳-۲۲۴ و ۲۷۴-۲۸۱) و

۳۴۴/ پیرنیا، ۱۳۷۸: ۶۱ / کاتوزیان، ۱۳۹۲: ۳۶ / هوار، ۱۳۶۳: ۲۹-۳۰)، این تفوق طلبی از سوی مادها کرد بیشتری داشته است. مادها بالاخره تسلط خود را بر شرق تثبیت می کنند (پیرنیا، ۱۳۷۸: ۶۱-۶۲ / فرای، ۱۳۷۷: ۱۲۱-۱۲۰ / هوار، ۱۳۶۳: ۳۲ / دیاکونوف، ۱۳۴۵: ۴۳۹-۴۴۱). هرچند در حال حاضر در خصوص چگونگی بلعیده شدن نواحی شرق ایران توسط مادها اطلاعاتی نداریم، اما با توجه به روحیه سلحشوری ایرانیان شرقی و این که برخی از نواحی شرقی نظیر باکتريا (یعنی تاجکستان کنونی و شمال افغانستان) از لحاظ درجه تکامل از مادها عقب مانده تر نبوده اند (دیاکونوف، ۱۳۴۵: ۴۴۱)، فرض فتح شرق توسط مادها طی جنگ های خونین، پذیرفتنی تر است از این فرض که شرق داوطلبانه تسلیم مادها شده باشد.

تدوین داستان های حماسه ملی ایران در زمان اشکانیان صورت می پذیرد (گیرشمن ۱۳۷۲: ۳۰۳ / زرین کوب ۱۳۹۰: ۱۷۰ / فرای ۱۳۷۷: ۳۱۷-۳۱۹). هنگامی که پارتیان خواستند، گذشته خویشتن را به یاد آورند و به تدوین و احتمالاً کتابت گذشته خود بپردازند، دو شکست بزرگ را به خاطر آوردند. شکستی از مادها و شکستی از اسکندر. شکست اولی شکست حاکمان محلی آنان و پیچیده شدن طومار امیران کیانی بود و شکست دومی، شکست هخامنشیان از اسکندر مقدونی که انقراض و اضمحلال شاهنشاهی هخامنشیان را سبب شد. حکومت سه قرنی مادها و پارس ها بر مناطق شرقی با در نظر گرفتن پیشینه مشترک فرهنگی و قومی آنان سبب شد که پارتیان، شکست هخامنشیان از اسکندر را شکست خود بدانند و نه شکست دشمنانشان.

شاید آنان، شکست اولی را در مقایسه با دومین شکست خیلی کوچک تر احساس می کردند، لذا در انتقال سینه به سینه رخدادهای تاریخی، تلاشی آگاهانه را شروع کردند تا شکست اولی، آهسته آهسته به بوتۀ فراموشی سپرده شود؛ البته این شکست از خاطره جمعی کاملاً زایل نشد ولی خیلی کم رنگ شد و بدان شکل باقی ماند؛ اما شکست از اسکندر به این سادگی ها قابل زایل شدن نبود و یا بهتر است گفته شود که امکان حذف نبود، به همین خاطر باقی ماند. در گذر زمان آنان توانستند این دو را با هم ادغام کنند. اختلاف در محل نبرد دارا با اسکندر، می تواند نشان دهنده این باشد که هنوز رگه هایی از واقعیت (یعنی دو شکست) باقی مانده است. نبردی که در ناحیه خراسان رخ داده است، مربوط به جنگ آخرین شاه کیانی با مادهاست و جنگ (یا جنگ هایی) که در سرزمین جزیره و مناطق غربی رخ داده است، باقی مانده خاطره هایی از جنگ داریوش سوم هخامنش با اسکندر است؛ بنابراین، «دارایی» که از «اسکندر» شکست خورده، حاصل یکسان پنداری «فردی از کیانیان است که از مادها شکست خورده» با «داریوش سوم هخامنشی است که از اسکندر شکست خورده است».

اسکندر در آیینۀ ادبیات ایرانی دارای دو چهره متفاوت است. منابع مذهبی زرتشتی از وی به عنوان اسکندر ملعون (گجستک) یاد می کنند. در برخی از منابع، وی از طرف پدر ایرانی است و به کیانیان می رسد (مجمل التواریخ و الق: ۱۳۸۳: ۳۱ / مستوفی ۱۳۸۱: ۹۵-۹۶ / قزوینی ۱۳۸۶: ۵۷ / بیرونی ۱۳۶۳: ۶۰-۶۲ / طبری ۱۳۷۵، ج ۲: ۴۸۸-۴۹۳ / فردوسی ۱۳۶۳، ج ۵: ۲۷-۳۰)؛ در حالی که در برخی از منابع ذکری از نسب ایرانی اسکندر نیست و این چنین بر می آید که وی یونانی (یا مقدونیه ای) خالص است (گردیزی ۱۳۸۴: ۸۱ / ابن بلخی ۱۳۷۴: ۱۶۱-۱۶۷ / ابن عنبه ۱۳۶۳: ۳۱). پس از اسلام، اطراف اسکندر تاریخی را داستان های متعدد فرامی گیرد که موضوع تألیف اسکندرنامه های متعدد می شود (کههدویی و نصرآزادانی ۱۳۸۲: ۱۳۳-۱۴۶). بعید نیست پیش از سقوط کیانیان، ازدواجی بین شاهان یا شاهزادگان مادی و کیانی صورت گرفته باشد و شاید

فردی که توسط وی دولت کیانی ساقط شده حاصل یک ازدواج ماد-کیانی بوده است. چون دو شکستی که به آنها اشاره شد (شکست کیانیان از مادها و شکست هخامنشیان از اسکندر) یکی پنداشته شدند؛ رابطه خویشاوندی شاهزاده‌ای که حاصل ازدواج شاهزادگان کیانی و مادی بوده به اسکندر منتقل گردید و آهسته آهسته برای آن روایت‌های مختلف به وجود آمد و چون اصل موضوع واقعیتی نداشت، روایات تشتت بسیار نشان می‌دهند. تنوع روایت‌ها در منابع پیرامون نسبت پدری اسکندر (که در شرفنامه نظامی و مجمل‌التواریخ به آن اشاره می‌شود) می‌تواند موید نظر نگارنده باشد.

می‌دانیم که اواخر دوره هخامنشیان رابطه پدر-پسری بین شاهان وجود نداشته است. شاید آخرین فرد از کیانیان که مغلوب مادها می‌شود، نیز فرزند شاه پیشین (یعنی داراب) نبوده است. چون مدت پادشاهی آخرین شاهان هخامنشی (و به احتمال زیاد آخرین شاهان کیانی) کوتاه بوده و از طرفی دیگر سعی تدوین کنندگان داستان‌ها بر این بوده است که باید رابطه پدر-پسری بین دو پادشاه برقرار باشد، با مشکل کم سن و سال بودن «دارا» مواجه شدند که مساله با سکوت معناداری از نظر نداشتن نایب‌السلطنه همراه هست. می‌دانیم که داریوش سوم در هنگام رسیدن به تاج و تخت، کم سن و سال نبوده است، بسیار محتمل است که واقعاً شخصیتی هم که در وی ادغام شده (یعنی دارای کیانی) کم سن و سال نبوده و نیازی نیز به نایب‌السلطنه نداشته است؛ شاید به همین خاطر در منابع نیز اصلاً به موضوع نایب‌السلطنه پرداخته نشده است.

چون این ادغام شخصیت‌های «آخرین شاه کیانی» با «داریوش سوم هخامنشی» و همچنین «پادشاهی از ماد» با «اسکندر مقدونی» صورت پذیرفت، پس از سقوط کیانیان، دوره حکومت اسکندر بر ایران فرا می‌رسد. به همین خاطر است که دوران حکومت مادها و هخامنشیان از داستان‌های ایرانی حذف شدند. این ادغام باید در زمان اشکانیان رخ داده باشد چراکه در خاطره جمعی ایرانی زمان ساسانی، یک شکست شناخته شده بود و آنان از حکومت هخامنشیان بی‌اطلاع بودند. احتمال دارد همین موضوع ادغام شخصیت‌ها باعث شده باشد که در اوستا نیز ذکری از تاریخ مادها و هخامنشیان نشده است.

پارتیانی که مشغول تدوین سرگذشت قوم خود بودند این تصور را داشتند که در حال تدوین تاریخ ایران هستند؛ به همین خاطر است که در داستان‌های تاریخی تدوین شده محل زندگی خود را ایران می‌نامیدند؛ در حالی که واقعاً آنان داشتند به پیشینه تاریخی منطقه‌ای محدود (یعنی شرق و شمال شرق ایران) سروسامانی می‌دادند و نه تمام سرزمینی که حتی در هنگام اشکانیان «ایران» نامیده می‌شد. همین موضوع باعث شده است که امروزه انتظار داشته باشیم که رد پایی از مادها و پارس‌ها را در داستان‌های حماسه ملی مشاهده کنیم و چون ردپایی نمی‌بینیم، برایمان غیرمنتظره است.

تشکر و قدردانی: این مطالعه با حمایت‌های مالی و معنوی دانشگاه شیراز انجام شده است.

منابع و مآخذ

ابن‌اثیر، عزالدین. (۱۳۷۴)، تاریخ کامل، ترجمه محمدحسین روحانی، چاپ دوم، تهران: اساطیر.
ابن‌بلخی، ابوزید احمد بن سهل بلخی. (۱۳۷۴)، فارسنامه، تصحیح لسترنج و نیکلسن، توضیحات منصور رستگار فسایی، چاپ اول، شیراز: بنیاد فارس‌شناسی.

- ابن‌عنه، جمال‌الدین احمد. (۱۳۶۳)، الفصول الفخریه، تصحیح سید جلال‌الدین محدث ارموی، چاپ اول، تهران: علمی و فرهنگی.
- بیرونی، ابوریحان. (۱۳۶۳)، آثارالباقیه عن القرون الخالیه، مترجم اکبر دانا سرشت، چاپ سوم، تهران: امیرکبیر.
- پورداد، ابراهیم. (۱۳۷۷)، یشتها، ج ۲، چاپ اول، تهران: انتشارات اساطیر.
- پیرنیا، حسن. (۱۳۷۸)، ایران قدیم (تاریخ مختصر ایران تا انقراض ساسانیان)، چاپ دوم، تهران: اساطیر.
- _____ (۱۳۸۳)، عصر اساطیری تاریخ ایران (خطوط برجسته داستان‌های ایران قدیم)، چاپ دوم، تهران: هیرمند.
- ثعالبی مرغنی، حسین بن محمد. (۱۳۷۲)، غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم، ترجمه محمد روحانی با عنوان شاهنامه کهن، چاپ اول، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی.
- دوستخواه، جلیل. (۱۳۸۴)، فرایند تکوین حماسه ایران، چاپ اول، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- دیاکونوف، ا. م. (۱۳۴۵)، تاریخ ماد، ترجمه کریم کشاورز، چاپ اول، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- رحمتی، محسن. (۱۳۹۴)، «تحریف تاریخ اشکانیان در روایت ملی-حماسی و علل آن»، دو فصلنامه ادبیات حماسی، سال دوم، شماره دوم: ۲۳-۴۵.
- زرین‌کوب، عبدالحسین. (۱۳۹۰)، روزگاران: تاریخ ایران از آغاز تا سقوط سلطنت پهلوی، چاپ یازدهم، تهران: سخن.
- صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۶۳)، حماسه‌سرایی در ایران، چاپ چهارم، تهران: امیرکبیر.
- طبری، محمد بن جریر. (۱۳۷۵)، تاریخ الرسل و الملوک (تاریخ طبری)، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ پنجم، تهران: اساطیر.
- فرای، ریچارد نلسون. (۱۳۷۷)، میراث باستانی ایران، ترجمه مسعود رجب‌نیا، چاپ پنجم، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- فردوسی، حکیم ابوالقاسم. (۱۳۶۳)، شاهنامه، تصحیح ژول مول، چاپ سوم، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- فرنغ‌دادگی. (۱۳۹۰)، بندهش، گزارنده مهرداد بهار، چاپ چهارم، تهران: انتشارات توس.
- قزوینی، یحیی بن عبداللطیف. (۱۳۸۶)، لب التواریخ، تصحیح میرهاشم محدث، چاپ اول، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- کاتوزیان، همایون. (۱۳۹۲)، ایرانیان (دوران باستان تا دوره معاصر)، ترجمه حسین شهیدی، چاپ دوم، تهران: نشر مرکز.
- کریستن‌سن، آرتور. (۱۳۵۵)، کیانیان، ترجمه ذبیح‌الله صفا، چاپ چهارم، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- _____ (۱۳۸۲)، مزدپرستی در ایران قدیم، ترجمه ذبیح‌الله صفا، چاپ پنجم، تهران: انتشارات هیرمند.
- کهدویی، محمدکاظم و نصرآزادانی، ناهید. (۱۳۸۲)، «نگاهی به اسکندرنامه منظوم و منثور»، مجله زبان‌ادبیات فارسی دانشگاه سیستان و بلوچستان، سال اول: ۱۳۳-۱۴۶.
- کهزاد، احمدعلی. (۱۳۹۱)، آریانا، چاپ دوم، کابل: انتشارات امیری.

- گردیزی، عبدالحی بن ضحاک. (۱۳۸۴)، زین الاخبار، تصحیح رحیم رضازاده ملک، چاپ اول، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- گیرشمن، رنان. (۱۳۷۲)، ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه محمد معین، چاپ دهم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- مجمالتواریحوالقصص. (۱۳۸۳)، تصحیح محمدتقی بهار، چاپ اول، تهران: دنیای کتاب.
- مستوفی، حمدالله. (۱۳۸۱)، تاریخ گزیده، تصحیح عبدالحسین نوائی، چاپ چهارم، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین. (۱۳۸۱)، التنبیه و الاشراف، ترجمه ابولقاسم پاینده، چاپ سوم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- مصاحب، غلامحسین. (۱۳۴۵)، دائرهالمعارف فارسی، ج ۱، چاپ اول، تهران: فرانکلین.
- نظامی گنجوی، ابومحمد. (۱۳۶۳)، شرفنامه و اقبالنامه، تصحیح حسن وحید دستگردی، چاپ دوم، تهران: مطبوعات علمی.
- هرودوت. (۱۳۶۲)، تاریخ هرودوت، تلخیص و تنظیم ا.ج. اوانس، ترجمه وحید مازندارانی. چاپ سوم، تهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی.
- هوار، کلمان. (۱۳۶۳)، ایران و تمدن ایرانی، ترجمه حسن انوشه، چاپ اول، تهران: امیرکبیر.